

نوشته: بارنت روبین
ترجمه از: سرور یورش

نجات افغانستان

پروفیسور بارنت روبین پژوهشگر، نویسنده، مؤرخ افغانستان شناس برجسته امریکایی در حال حاضر مدیر مطالعات و عضو ارشد مرکز همکاری بین المللی در دانشگاه نیویارک است. او آثار و نوشته های ارزشمند متعدد در باره افغانستان، از جمله «فروپاشی افغانستان» را برشته تحریر در آورده است. موصوف بحیث مشاور نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در مذاکراتی که تحت سرپرستی سازمان ملل متحد در مورد افغانستان در سال ۲۰۰۱ در بن صورتگرفت خدمت نموده است. این مقاله در شماره جنوری - فبروری ۲۰۰۷ مجله «فان افیرز» که در ایالات متحده امریکا انتشاری می یابد، بچاپ رسیده است.

مترجم

دوپاره زنده شدن طالبان

افغانستان از نقطه سقوط یک قدم به عقب رفته است. قوای ناتو تهاجم جبهه بی طالبان را در تابستان گذشته در هم شکست. قوای ناتو این کار را به قیمت تحمل تلفات سنگینی در قوای خودی و وارد آوردن تلفات سنگینی بر جانب مقابل انجام داد. این تلفات بیشتر از هر سال دیگر پس از آغاز «عملیات آزادی پاینده» در سال ۲۰۰۱ (و چهار برابر بیشتر از سال ۲۰۰۵) بود. طالبان هدف خود را اشغال ناحیه ای در غرب کندهار قرار داده بودند به امید اینکه گرفتن ناحیه مذکور موجب بحران در کابل، پایتخت کشور، خواهد گردید. اما برغم عقب زدن این تهاجم، شورش که توسط طالبان رهبری میگردد در هر دو طرف مرز افغانستان - پاکستان هنوز فعال است و منطقه سرحدی یکبار دیگر به پناهگاه آنچه که رئیس جمهور جورج بوش زمانی آنرا تهدید عمده برای ایالات متحده امریکا خوانده بود، یعنی «گروه های تروریستی جهان گستر» مبدل گشته است.

شورشیان ستراتیژی بمب گذاریهای انتحاری، استفاده از تکنالوژی آلات انفجاری دست ساخته و ارتباطات و مخابرات جهانشمول را از عراق به افغانستان و پاکستان وارد نموده اند. حملات شورشیان به بسته شدن ۳۵ در صد مکاتب در جنوب کشور انجامیده است. حتی باوجودیکه تولید مواد مخدره به سطح بی سابقه رسیده است، رشد بطنی اقتصاد نمیتواند عمده ترین احتیاجات مردم را برآورده سازد و بسیاری از رهبران و بزرگان افغان حکومت را متهم میکنند که خود منبع عمده سوء استفاده و بی امنیتی است. در صورتیکه حکومت لرزان افغانستان هم منابع و هم رهبری لازم برای ایجاد مفیدیت قابل لمس در مناطقی که از وجود شورشیان تصفیه گردیده اند بدست نیاورد، حضور بین المللی در افغانستان به چیزی مشابه به اشغال خارجی مبدل خواهد شد. اشغالی که افغانها در نهایت رد خواهند کرد.

سیاستمداران ایالات متحده امریکا، نه تنها از سال ۲۰۰۱ به اینسو بلکه برای چندین دهه، خطرات ناشی از اوضاع افغانستان را کم بها داده اند. آنها امروز نیز به این کار ادامه میدهند. صرفاً اصلاح کردن مسیر سیاسی برای جلو گیری از لغزیدن کشور به هرج و مرج کافی نخواهد بود. واشنگتن و شرکای بین المللی آن باید بر استراتژی خود تجدید نظر نمایند و افزایش قابل ملاحظه را هم در منابعی که به افغانستان اختصاص میدهند و هم در اثر بخشی استفاده از این منابع بعمل آورند. تنها یک اقدام دراماتیک میتواند این ادراک تعمیم یافته، هم در میان افغانها و هم در میان همسایگان آنها، را که افغانستان برای امریکا اولویت

ندارد و در نتیجه طالبان برنده خواهند شد دگرگون سازد. سیاست واشنگتن مبنی بر آرام ساختن پاکستان، برگرداندن منابع به عراق و سرمایه گذاری بسیار ناچیز در افغانستان – که مساعدت های سرانه کمتر از کشور های دارای شرایط مشابه بازسازی بعد از جنگ دریافت مینماید – به این بدگمانی دامن زده است.

برخلاف ادعا های اداره بوش، که بعد از حملات ۱۱ سپتمبر (سال ۲۰۰۱) بسرعت توجه خود را بسوی عراق و رؤیای بزرگ دگرگون سازی در شرق میانه معطوف کرد، مرکز عمده « تروریزم جهان گستر» در پاکستان است. القاعده، با استفاده ماهرانه از ضعف دولت در کمربند قبیلوی پشتون در امتداد مرز افغانستان – پاکستان، به تأسیس مجدد پایگاه های خویش موفق گردید. به گفته یک قوماندان نظامی غربی در افغانستان، «تازمانیکه ما بتوانیم کمربند قبیلوی را دگرگون سازیم، ایالات متحده امریکا در مخاطره قرار خواهد داشت.»

ائتلاف بین المللی برهبری ایالات متحده امریکا نه تنها به این هدف در جنگ ۲۰۰۱ افغانستان نایل نگردید، بلکه صرفاً هسته رهبری القاعده و طالبان را از افغانستان به پاکستان انتقال داد، بدون آنکه ستراتیژ ای برای تحکیم این پیشرفت واضح داشته باشد. اداره بوش نتوانست زمینه بازگشت صلح آمیز به افغانستان را برای آنده از جنگجویان طالبان که نمیخواستند از القاعده پشتیبانی نمایند فراهم سازد و سیاست امریکا مبنی بر بازداشتهای غیر قانونی در گوانتانامو (کیوبا) و پایگاه هوایی بگرام در افغانستان، آنها را به پناهگزی در پاکستان و افتادن در دامن القاعده وادار ساخت.

در عین زمان، طالبان با استفاده از فراریان افغانی به سربازگیری های جدید از کمپ های تربیوی دست ناخورده و مدرسه های تولید جنگجویان بنیادگرا (در آنطرف سرحد) و نیز از میان قبایل ناراضی و بیگانه شده در اثر تلفات غیر نظامیان و سو اداره حکومت و ائتلاف (بین المللی) پرداخته اند و ساختار قوماندان، شبکه های سربازگیری، مؤسسات تمویل و پایگاه های لوژستیک خود را در پاکستان باز سازی نموده اند. در ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۱، پرویز مشرف، رئیس جمهور پاکستان، در خطابه خود به مردم گفت که او «بخاطر آنکه به افغانستان و طالبان صدمه نرسد» مجبور گردیده است با واشنگتن همکاری نماید. بنابر آن، موصوف از اینکه از هدایات حکومت بوش در جهت تمرکز توجه بر سطح بالای رهبری القاعده پیروی میکند، در حالیکه طالبان را نادیده میگیرد، خیلی خورسند است. استخبارات جمع آوری شده در دوران تهاجم نظامی غرب در نیمه سال ۲۰۰۶ این حقیقت را تأیید مینماید که سازمان استخباراتی نظامی پاکستان (آی.اس.آی) به پشتیبانی فعال از رهبری طالبان، که اکنون از کوئته، شهر مرکزی ایالت بلوچستان در غرب پاکستان فعالیت مینماید، ادامه میدهد، در نتیجه این پشتیبانی، شورشیان ماورای سرحد از جامعه فقرزده و حکومت ناتوان افغانستان بطور موثر بهره گرفته اند.

در ماه می ۲۰۰۶، امراله صالح، رئیس اداره استخبارات ملی افغانستان، از خطریکه شورشیان ایجاد نموده اند ارزیابی بعمل آورد. صالح، که در دوران « عملیات آزادی پاینده» بحیث شخص رابط اتحاد شمال با سی. آی. ای اجرای وظیفه مینمود، در ارزیابی خود نتیجه گیری نموده است که پیشرفتهای سیاسی در افغانستان با استراتژی استحکام این پیشرفتهای همراه نبوده است. موصوف در ارزیابی خود میگوید، «اهرم مشروعیت دولت افغانستان نباید در اثری بی کفایتی ما در شناخت دشمن و شناخت خود ما و نیز ناتوانی ما در استفاده مؤثر از منابع موجود پائین آورده شود.» قوماندانان نظامی و کارمندان استخباراتی امریکا اخطاریه صالح را به قوماندانان محلی و ایجنت های خود در افغانستان و همچنان به مقامات عالییه خویش در واشنگتن بطور متحد المال ارسال نموده اند. حفاظت دست آورد های پنج سال گذشته مربوط به آنست که به این اخطاریه تا چه اندازه توجه مبذول میگردد.

باخت در جنگ افغانستان باخت ماست

در سال گذشته وقوع یکرشته حوادث موحبات افزایش خطرات در افغانستان را فراهم آورد و تهدیدی را که متوجه مساعی بین المللی در این کشور است روشن ساخت. آینده ناتو مربوط به موفقیت آن در این نخستین جابجا سازی قوای نظامی در خارج از اروپا است. شورش بناء یافته در پاکستان و رهبری شونده توسط طالبان، برغم آنکه در جنوب به عقبنشینی وادار گردید، در فعالیت خود در مناطق جنوبی و شرقی کشور بیشتر از پیش جسورتر و مهلک تر گردیده است و حتی موجودیت خود را تا اطراف کابل توسعه بخشیده است. هنگامیکه ناتو قوای خود را در ساحاتی که توسط قوای ائتلاف بین المللی نا دیده گرفته شده بود - عمدتاً در ولایت جنوبی هلمند - جابجا ساخت، طالبان با نیرومندی و قابلیت مانور بیشتر پاسخ دادند. در ۸ سپتامبر، یک حمله خلی جسورانه به یک قطار ائتلاف (بین المللی) در شهر ۱۶ نفر، بشمول دو سرباز امریکایی، را در نزدیکی سفارت امریکا، که منطقه شدیداً استحکام یافته شهر کابل را تشکیل میدهد، بقتل رسانید. حتی در شرایطی که ناتو قوای خود را در سر تا سر کشور - بخصوص در ولایت هلمند، یکی از مناطق نفوذی عمده طالبان که در حدود ۴۰ درصد مواد مخدره جهان را تولید مینماید - جابجا ساخته است، طالبان نیرومندی و چابکی افزاینده را از خود تبارز داده اند.

در عین زمان، موثریت زیاد تأسیسات محدود طالبان و مجازات بیرحمانه آنها در قبال « همکاران» (حکومت و ائتلاف بین المللی) بسیاری از مردم افغانستان را در موقف بیطرفانه و منفعل قرار داده است. تنها استحکام سیاسی پیروزیهای نظامی ناتو و ائتلاف (بین المللی) میتواند این اطمینان را در میان مردم بوجود آورد که پشتیبانی از حکومت خطرانی را در بر ندارد. در حال حاضر دولت موازی طالبان در برخی مناطق وجود دارد و مردم محل بطور روز افزون به محاکم طالبان - که موثرتر و عادلانه تر از سیستم قضایی فاسد دولت مرکزی تثبیت گردیده اند - روی می آوردند. بمب گذاریهای انتحاری، که قبل از کاربرد موفقانه آنها در عراق، در افغانستان نا شناخته بود، اخیراً باعث ترور و وحشت در کابل و مناطق دیگر گردیده است. حملات انتحاری به پاکستان نیز سرایت نموده است.

در چهار سفری که من در سال ۲۰۰۶ به افغانستان نمودم (جنوری، مارچ، اپریل، جولای، اگست و نوامبر)، عجز و مایوسیت رشد یابنده بسیار مشهود بود. در جولای، یک دیپلمات غربی که برای مدت ۳ سال در افغانستان بود در ملاقات با من سخنان خود را با برافروختگی آغاز نموده گفت: «من هیچگاه به این اندازه دلگیر و افسرده نبوده ام. چنان بنظر میرسد که شورشیان در کار خود موفق اند». یکی از بزرگان از ولایت کنر، در شرق افغانستان، گفت که اقدامات حکومت بر ضد شورشیان بدان جهت ضعیف است که «مردم به هیچ یک از ماموران دولت اعتماد ندارند». ریش سفیدی از ولایت شمالی بغلان این احساس را تأیید نموده گفت: « مردم اکنون امیدی به این حکومت ندارند». یک مأمور ملل متحد اظهار داشت: «در این اواخر تعداد مردمی که کشور را ترک میگویند آنقدر زیاد است که پاسپورتهای حکومت به اتمام رسیده است.»

یک وزیر سابقه که اکنون عضو برجسته پارلمانی است برایم گفت که « شرایط در افغانستان برای بنیادگرایی پخته است. اوضاع ما حل نشده بود که (جنگ) عراق آغاز گردید. عراق حل نشده که در فلسطین و لبنان جنگ در گرفت. شاید بعداً نوبت ایران باشد... قیمت همه آنها را باید ما بپردازیم». یکی از بزرگان قومی، که رئیس جمهور حامد کرزی را هنگامیکه موصوف بطور مخفیانه بر ضد طالبان فعالیت مینمود در خانه خود جای داده بود، برایم توضیح داد که چگونه توسط سربازان امریکایی بازداشت گردید: آنها سر او را با پارچه سیاه پوشانیدند، او را دوان دوان با خود بردند و سپس بدون هیچگونه توضیح او را رها نمودند. موصوف نتیجه گیری نموده گفت: « آنچه را که ما میدانیم اینست که خارجیان برای ما براستی و صداقت کمک نمیکنند. ما فکر میکنیم که خارجیان نمیخواهند افغانستان از نو آباد گردد.»

ولی در میان آنانیکه من با آنها صحبت نمودم هیچکس حاضر نبود به اوضاع ناشی از تشدید فعالیت شورشیان تسلیم گردد. یکی از همان بزرگانی که از فساد حکومت و فاصله آن از مردم شکایت میکرد، اینراهم گفت که: «ما با طالبان بودیم و بیرحمی آنان را دیده ایم. مردم نمیخواهند آنها دوباره رویکار آیند.» یک تاجر میوه از کندهار شکایت کنان گفت: «طالبان ما را لت و کوب میکنند و از ما غذا میخواهند و سپس حکومت ما را بخاطر کمک به طالبان لت و کوب میکند.» با این وصف، او و همراهانش کرسی را بهترین رهبر کشور در سی سال گذشته میدانند، که تلویحاً به معنی تأیید است. روشن است که این یک تأیید ضعیف ولی با اهمیت است. یکی از رهبران نظامی غربی گفت: «من معتقدم که باید جامعه بین المللی منابع مصرفی خود را دو چند بسازد. ما نمیتوانیم با مصارف اندک پیروز گردیم و نیروهای منطقوی و داخلی دشمن را دفع نماییم. گذشته از همه، باخت جنگ افغانستان در حقیقت باخت ماست.»

جنگ ۳۰ ساله

بالا گرفتن خشونت اخیر صرفاً آخرین فصل جنگ سی ساله افغانستان را تشکیل میدهد. این جنگ بمثابة نبرد ایدئولوژیکی جنگ سرد آغاز گردید و سپس به تصادم دسته بندیها و تنظیم های فرقه یی - تباری منطقوی انکشاف نمود و سر انجام به مرکز درگیری وسیع تر بین غرب و شبکه تروریستی اسلامی فراملتی مبدل گشت.

تعجب آور نیست که این شبکه تروریستی افغانستان را بحیث پایگاه خود انتخاب نمود. درست همانطوریکه لنین زمانی (در مورد انقلاب سوسیالیستی) پیشبینی نموده بود، شبکه مذکور به ضعیف ترین حلقه زنجیر زنگ زده سیستم های دولتی معاصر چنگ زد.

افغانستان امروز بمثابة یک دولت حایل در داخل ساحه نفوذ هند برتانوی شکل گرفت. از آنجائیکه حکومت در آنزمان، درست مانند اکنون، توانایی آنرا نداشت که عواید کافی از این سرزمین خشک و بیحاصل استخراج نماید تا بر آن حکمرانی کند، فعالیت چنین حکومتی با توانایی نخبه گان دریافت کننده هزینه ها و مستمری های (بیرونی) به منظور کنترل این سرزمین بحیث بخشی از قلمرو تدافعی امپراتوریهای خارجی سروکار داشت تا با وظیفه فراهم آوری وسایل امنیت و اداره برای مردم افغانستان. از اینجاست که با پراداکس (تناقض) افغانستان معاصر، که غالباً از آن یاد آوری میشود، روبرو میگردیم، به این معنی که: کشوریکه به اداره غیر متمرکز ضرورت دارد تا بتواند خدمات لازم را برای نفوس متفرق و دارای تبارهای متنوع افغانستان عرضه نماید حایز یکی از متمرکز ترین حکومت های جهان است. این تناقض موجب آن گردیده است که احتیاجات عمده اتباع افغانستان تا اندازه زیادی برآورده نا شده باقی بماند و این امر آنها را در قبال نیروهای خارجی ایکه از ایام قدیم به اینسو کشمکش ها و منازعات خود را به میدان جنگ افغانی آورده اند آسیب پذیر ساخته است.

در قرن هیجدهم، با سقوط امپراتوریهای همجوار، رهبران قبایل افغان از فرصت استفاده نموده به بنا نهادن دولتهای محلی از طریق تسخیر غنی ترین ساحات در منطقه پراختند. در سال ۱۷۱۵ میرویس خان هوتک (عضو همان قبیله پشتون کندهار که ملا محمد عمر، رهبر طالبان، به آن تعلق دارد) حکمران شیعه کندهار را، که در آنوقت یکی از استان های امپراتوری صفوی ایران را تشکیل میداد، معزول نمود. هفت سال بعد، پسر او اصفهات، پایتخت وقت ایران، را فتح نمود. بعد ها، نادرشاه، یک رهبر ترکمن، اصفهان را اشغال کرد و برای فتح کابل و دهلی لشکر کشی نمود. هنگامیکه نادرشاه در سال ۱۷۴۷ بقتل رسید، قوماندان محافظین شخصی او، احمدخان ابدالی (عضو همان قبیله پشتون کندهاری که رئیس جمهور کرسی به آن منسوب است) به کندهار عقبنشینی نمود و در آنجا مطابق به تواریخ رسمی، در یک جرگه قومی، بحیث پادشاه افغانها برگزیده شد. احمدشاه ابدالی قبایلی را که ارتش او را تشکیل داده بودند در جنگهای متعدد و در فتح کشمیر و پنجاب رهبری نمود.

توسعه امپراتوری های برتانیه و روسیه فرصت فتح و غارت خارجی را از بین برد و بنیاد مالی قدرت حکمرانان را فرو ریخت. این اوضاع، افغانستان را برای قسمت زیادی از قرن نهم در آشوب و خانه جنگی فرو برد. با گسترش امپراتوری برتانیه به شمال غرب نیم قاره هند بسوی آسیای میانه، انگلیس ها نخست تلاش ورزیدند افغانستان را تسخیر نمایند، ولی بعد ها، پس از دو جنگ افغان - انگلیس، تصمیم گرفتند آنرا در موقف حایل در برابر امپراتوری روسیه در شمال قرار دهند.

برتانیه به منظور جدا ساختن امپراتوری خود (هند برتانوی) از روسیه، مرز سه ردیفی را از طریق انعقاد پیکرشته قرار دادها و معاهدات با کابل و مسکو تأسیس نمود. نخستین مرز، مناطق تحت اداره مستقیم برتانیه در نیم قاره هند را از مناطقی که زیر کنترل قبایل پشتون قرار داشت جدا نمود (امروز این خط مناطق تحت اداره دولت پاکستان را با ایجنسی های قبایلی تحت اداره فدرالی تقسیم مینماید). دومین مرز، یعنی خط دیورند، مناطق قبایلی پشتون را از قلمرو تحت اداره امیر افغانستان جدا ساخت (پاکستان و بقیه جامعه بین المللی این خط را بحیث سرحد بین المللی بین افغانستان و پاکستان می‌شناسند، ولی افغانستان هیچگاه آنرا نپذیرفته است). سومین ردیف مرزی، یعنی سرحدات افغانستان با روسیه، ایران و چین، حدود ساحه نفوذ برتانیه را تعیین نمود. برتانیه با هزینه های پولی و تهیه سلاح امیر را قادر ساخت تا افغانستان را تحت انقباد و کنترل خود در آورد.

ولی در قرن بیستم، اضمحلالی امپراتوریهای یاد شده (برتانیه و روسیه) این ترتیبات امنیتی را از بین برد. سومین جنگ افغان - انگلیس در ۱۹۱۹ به شناخت حاکمیت کامل افغانستان انجامید. نخستین شاه مستقل کشور، امان الله خان، به تأسیس یک دولت ملی گرای نیرومند آغاز نمود. موصوف منابع نا چیز موجوده را، بجای آنکه در ایجاد یک اردو خرج نماید، روی پلانهای انکشافی مصرف نمود و این امر او را در برابر قیام آسیب پذیر ساخت و ازینرو دولت موصوف پس از یک دهه سقوط نمود. برتانیه نادرشاه، یکی دیگر از مدعیان (سلطنت) را کمک نمود تا شکل ضعیف تر دولت را تأسیس نماید. سپس در اواخر سالهای ۱۹۴۰ استقلال و تقسیم نیم قاره هند (به هندوستان و پاکستان) فرا رسید و این امر اوضاع ستراتیژیک در منطقه را بطور دراماتیک تغییر داد.

بلا فاصله پس از تقسیم نیم قاره هند، تشنج بین افغانستان و پاکستان آغاز گردید. افغانستان ادعا نمود که پاکستان یک دولت جدید التاسیس است نه جانشین هند برتانوی و از اینرو تمام معاهدات قبلی در مورد سرحدات منقضی گردیده اند. لویه جرگه ای در کابل از شناخت خط دیورند بحیث سرحد بین المللی انکار نمود و خواستار حق خود ارادیت قلمروهای مردم قبایلی بعنوان پشتونستان گردید. در نتیجه، زد و خورد های در امتداد خط دیورند با حمایت مخفیانه هر دو دولت آغاز گردید. در عین زمان، اسلام آباد خود را با ایالات متحده آمریکا ملحق نمود تا بتواند در برابر هند ایستادگی و مقاومت نماید و این خود موجب گردید که افغانستان به کمک مسکو اتکاء کند تا اردوی خود را تربیه و تجهیز نماید. در نتیجه، پاکستان افغانستان را بحیث بخشی از محسور دهلی - کابل - مسکو، که آنرا تهدید عمده برای امنیت خود میدانست، قلمداد نمود. پاکستان، به کمک ایالات متحده آمریکا، ظرفیت سازماندهی مخفیانه جنگ جهادی غیر متناظر را بدست آورد که سرانجام آنرا هم در افغانستان و هم در کشمیر مورد استفاده قرار داد.

در جریان نخستین دهه های جنگ سرد، افغانستان سیاست عدم انسلاک را دنبال نمود. دو ابر قدرت (امریکا و شوروی) موقف غیر رسمی همزیستی را (در افغانستان) اتخاذ نمودند و هر کدام موسسات و بخشهای مختلف کشور را مورد حمایت و مساعدت قرار دادند. گفتهء مشهوری است که یک رهبر افغان سگرت امریکایی را با گوگرد (کبریت) شوروی روشن مینمود. ولی این شیوه کار در نهایت برای صحتمندی و سلامتی افغانستان زیان آور به اثبات رسید. در اپریل ۱۹۷۸ یک کودتای افسران نظامی کمونست گروهی از بنیاد گرایان را بقدرت رسانید که سیاستهای تندروانه آنها موجب تحریک شورش گردید. ورود قوای نظامی اتحاد شوروی به افغانستان در دیسامبر ۱۹۷۹، گروه دیگری از کمونستها را رویکار آورد و این اقدام شورش ضد حکومت را به جهاد علیه قوای مهاجم میدل ساخت. ایالات متحده آمریکا، پاکستان، عربستان سعودی و دیگران با مصرف بلیون ها دالر مجاهدان افغانی ضد کمونست و

همدستان عربی آنها را مورد حمایت قرار دادند و این امر زیربنای جهاد منطقه‌ی و جهانی را پی ریزی نمود.

چنان بنظر میرسید که با انعقاد توافقات سال ۱۹۸۸ ژینو جنگ داخلی پایان خواهد رسید. این توافقات شامل خروج سربازان شوروی و قطع کمکهای نظامی خارجی به مجاهدین بود (در حالیکه ادامه کمکهای شوروی به حکومت کمونستی در کابل را مجاز میدانست). ولی ایالات متحده امریکا و پاکستان که هدف خود را امحای کامل نفوذ شوروی در افغانستان قرار داده بودند، مندرجات مربوط به توقف تسلیحات به مقاومت (یکی از اجزای متشکله توافقات ژینو) را نادیده گرفتند، که در نتیجه جنگ ادامه یافت و سر انجام دولت منقرض گردید.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، هنگامیکه اتحاد شوروی از هم باشید و ایالات متحده امریکا از افغانستان دست کشید، جنگ فرقه‌ی- تباری ملیشاهای (مجاهدین) در گرفت. ترافیک مواد مخدره بطور فاحش بالا گرفت و بنیاد گرایان عرب و دیگر افراطیون اسلامی غیر افغانی پایگاه خود را (در کشور) استحکام بخشیدند. پاکستان، که هنوز در جنگهای داخلی افغانستان بطور عمیق و وسیع زیدخل بود، گروه بنیاد گرای ملا های عمدتاً پشتون بنام طالبان را مورد حمایت قرار داد. طالبان به کمک اسلام آباد توانستند تا سال ۱۹۹۸ قسمت اعظم افغانستان را زیر کنترل خود در آورند. آنها مقاومت ضد طالبان - متشکل از مجاهدین قبلی و ملیشاهای تحت حمایت شوروی، که اکثراً متعلق به گروه های تباری غیر پشتون و همواره با هم در نزاع و کشمکش بودند، در وجود « اتحاد شمال» - را مجبور ساختند بسوی بخشهای کوچکی از اراضی در شمال شرق کشور عقبنشینی نمایند. طالبان، موازی با تحکیم قبضه خود بر افغانستان، قوانین اسلامی را بطور خشن و تندروانه مورد انطباق قرار دادند و خود را بطور روز افزون با اوسامه بن لادن، که بعد از اخراجش از سودان در ۱۹۹۶ به افغانستان آمده بود، متحد ساختند.

بعد از فروری اتحاد شوروی، واشنگتن این فرضیه را پذیرفته بود که سقوط افغانستان تقسیم شده به مناطق نفوذ جنگ سالاران در حال جنگ با همدیگر - که بسیاری از آنها با دولتهای همجوار و دیگر نیروهای خارجی وارد اتحاد گردیده بودند - ارزش آنرا نداشت که امریکا در مورد آن تشویشی بخود راه میداد. حکومت کلنتون به خطر رشد یابنده در افغانستان وقتی پی برد که القاعده دو سفارت امریکا را در افریقا در سال ۱۹۹۸ منفجر نمود، ولی هرگز دست به اقدام قاطع نزد و هنگامیکه اداره بوش رویکار آمد به مسایل دیگری ارجحیت داده شد. این حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بود که واشنگتن را وادار کرد تا دریابد که یک اپوزیسیون تروریستی جهانشمول در حال نیرو گرفتن است، این اپوزیسیون تروریستی جهانگستر همان سرمایه بشری و فزیکتی را بکار برد که امریکا و متحدین آن (بخصوص عربستان سعودی)، در تلاش برای پیاده نمودن طرحهای ستراتیژیک خود در جنگ سرد، از طریق سازمانهای استخباراتی پاکستان، تولید نموده بودند.

فرصت های از دست رفته

اداره بوش، هنگامیکه بعد از ۱۱ سپتامبر طالبان را برانداخت، این کار با به اصطلاح «نشان پای خفیف» انجام داد، یعنی: استفاده از کارمندان سی - ای - ای و سربازان « قوای خاص» (امریکایی) به منظور انسجام اتحاد شمال و دیگر قوماندانان افغانی در روی زمین و حمایت آنها با قوای هوایی. حکومت امریکا، بعد از آنکه عملیات نظامی را بسرعت انجام داد، از مساعی ملل متحد به منظور تشکیل دولت جدید د انجام تحول سیاسی حمایت نمود و با بی میلی به تشکیل قوای امنیتی کمکی بین المللی (ایساف) به منظور کمک به دولت جدید التأسیس افغانی جهت تأمین امنیت و بازسازی قوای نظامی و پولیس موافقه کرد. در سال ۲۰۰۳ ایساف تحت قوماندان ناتو در آورده شد که نخستین عملیات نظامی ناتو در خارج از اروپا بشمار میرود. ایساف بتدریج عملیات خود را از کابل به اکثر ۳۴ ولایات افغانستان توسعه داد. در حال حاضر، نیروی متشکل از حدود ۳۲۰۰۰ سرباز امریکایی و ائتلاف بین المللی در امر کمک امنیتی و

عملیات ضد شورشی تحت قوماندان ناتو فعالیت مینمایند، در حالیکه ۸۰۰۰ سرباز دیگر مربوط به قوای ائتلافی در عملیات ضد تروریستی مصروف اند. دفتر کمکهای ملل متحد در افغانستان مساعدتهای جامعه بین المللی را در بازسازی سیاسی و اقتصادی انسجام می بخشد.

بلافاصله پس از سرنگونی طالبان، موجودیت عساکر قوای ائتلافی (در افغانستان) نقش بازدارنده را هم در قبال اقدامات خرابکارانه علنی از خارج و هم در برابر جنگ وستیز آشکار میان نیروهای متعدد (داخلی)، که توسط واشنگتن مجدداً مسلح گردیده بودند، ایفاء نمود. این عامل باز دارنده فرصتی را برای ساختمان دولتی دارای توانایی انجام وظیفه بوجود آورد. ولی این دولت، که اکنون در مرکز درگیری منطقه بی و جهانی قرار دارد نه در حاشیه آن، می بایستی مناطق همجوار خود را، بجای جدا کردن، وصل میکرد، و این هدفی است که مطالبات زیادی را مطرح میکند. تحقق این هدف بزرگ مستلزم آن بود که دولتی با منابع و مشروعیت کافی جهت تأمین امنیت و انکشاف قلمرو خود تشکیل میگردد. این دولت، در عین زمان، باید معرف چنان هویت ژئوپولیتیک می بود که برای همسایگان خود، بخصوص برای پاکستان – که به علت نفوذ عمیق آن در جامعه و سیاست افغانی توانایی آنرا دارد که نقش خرابکارانه را هر زمانیکه بخواهد ایفاء نماید – تهدید کننده محسوب نمی شد. چنین یک پروژه عظیم و فراگیر ایجاب میکرد که ایالات متحده امریکا و متحدین آن سربازان اضافی، بخصوص در منطقه سرحدی جابجا میکردند و سرمایه گذاری سریع الثمر در تجدید ساختمان رویدست میگرفتند. این امر مستلزم آن بود که ریفورم سیاسی و انکشاف اقتصادی در مناطق قبایلی پاکستان نیز بعمل می آمد.

بسیار اندک از آنچه که در بالا گفته شد بوقوع پیوسته است و اکنون قیمت عواقب آنرا هم افغانستان و هم حامیان بین المللی آن میپردازند. دوباره مسلح کردن سالاران، شخصیت هایی را نیرومند ساخت که مردم افغانستان آنها را رد نموده اند؛ قادر ساختن اتحاد شمال به گرفتن کابل باعث آن گردید که غیر قابل اعتماد ترین عناصر برای پاکستان زمام امور قوای امنیتی را بدست گیرند؛ و مخالفت قصر سفید با اندیشه «کشور آبادی» منتج به تأخیرات عمده در باز سازی افغانستان گردید.

افزایش اثر بخشی مساعدتهای اقتصادی در امر مرفوع ساختن فقر گسترش یابنده، که حکومت را ناتوان میسازد و استخدام جوانان بیکار در ملیشها یا قوای شورشی را تسهیل میکند، اهمیت حیاتی دارد. افغانستان از لحاظ اقتصادی و اجتماعی از همسایگان خود خیلی عقب مانده است. خارج از ساحه نیمه صحرائی افریقا، افغانستان فقیرترین کشور جهان بشمار می آید، و از اینرو دولت آن خیلی ناتوان و غیر مؤثر است. عواید داخلی ایکه حکومت در سال گذشته جمع آوری نمود، سرانه (هر نفر) به تقریباً ۱۳ دالر میرسد. حکومت با این مقدار عاید به مشکل خواهد توانست برای اتباع خود یک جعبه کواکولا از فابریکه نوشابه سازی که اخیراً در نزدیکی کابل افتتاح گردیده است خریداری نماید، چه رسد به اجرای تمام آن وظایف مهمی که روی دست دارد.

از آنجائیکه افغانستان برای مدت بسیار طولانی بشدت فقیر بوده است، رشد واقعی (به استثنای رشد تولید مواد مخدره) از سال ۲۰۰۲ تا امسال بطور متوسط بیش از پانزده درصد بود. این رشد تا اندازه زیادی ناشی از مصارف قوای خارجی و سازمانهای امدادی بین المللی و پایان خشکسالی بود. اما در سال گذشته، رشد ۹ درصد پائین آمد، و گزارش نوامیر ملل متحد و حکومت افغانستان حاکی از آنست که رشد «هنوز بحد کافی افزایش نیافته است تا بتواند در مدت نسبتاً کوتاه تعداد زیادی از مشاغل جدید لازم برای کاهش قابل ملاحظه فقر یا تخفیف نارضایتی همگانی مردم بوجود آورد. حقیقت اینست که صرفاً پیشرفت محدود در امر افزایش تولید انرژی، احیای کشاورزی و انکشاف اقتصادی دهات و نیز در جلب سرمایه گذاری جدید بعمل آمده است.»

سطح بلند بیکاری موجب افزایش درگیریهای (مسلحانه) گردیده است. چنانکه یک تاجر میوه از کندهار برایم گفت: «افغانها بدان جهت به جنگ روی می آورند که بیکار اند.» اکنون که حباب اقتصادی بعد از جنگ شکاف برداشته است، اوضاع ناشی از بیکاری بدتر خواهد شد. قیمت املاک و کرایه منازل

مسکونی و دیگر تعمیرات در کابل روبکاهش است و سطح خریداری منازل مسکونی پائین آمده است. فروشندگان میوه و سبزیجات کاهش ۲۰ درصد را در تقاضا گزارش داده اند و کمپنی های ساختمانی در کابل کاهش قابل ملاحظه را در کارهایی و مزدها نشان میدهند. خشکسالی در برخی مناطق کشور نیز منجر به بیجا شدن مردم و تقلیل در اشتغال کثا ورزی گردیده است و افزایش قابل ملاحظه در محصولات کوکنار صرفاً تا اندازه ای آنرا جبران نموده است.

علاوه بر آن، کمبود انرژی برق هنوز هم بزرگترین معضل باقی مانده است. هیچگونه پروژه عمده تولید برق جدیداً احداث نگردیده است و کابلی ها امروز کمتر از پنج سال گذشته انرژی برق در اختیار دارند. در حالیکه خارجیان و افغانهای ثروتمند ایرکاندیشنر ها (وسایل سردکننده هوا)، گرمابه های برقی، کمپیوترها و تلویزیونهای ماهواره یی خود را با جنراتور های شخصی فعال میسازند، کابلی های متوسط از تابستان بدون بادیکه رنج بردند و انتظار زمستان بدون محروقات را میکشند. کابل دو زمستان گذشته را با جنراتورهاییکه ذریعه نفت دیزلی خریداری شده توسط امریکا بکار انداخته شده بودند، سپری نمود. امسال امریکا و جوهی برای این منظور تخصیص نداده است.

جرم و جنایت رو به افزایش، بخصوص اختتاف تاجران و دیگر متشبثان خصوصی به منظور دریافت پول، نیز به فرار سرمایه مدد میرساند. گرچه هیچگونه احصائیه معتبر وجود ندارد، مردم در سرتاسر کشور، بشمول کابل، اظهار میدارند که جرایم در حال گسترش است - و شکایت میکنند که پولیس خود منبع عمده جرایم است. راپور های زیادی وجود دارد حاکی از اینکه اختتاف کنندگان و دزدان از یونیفورم پولیس استفاده نموده اند. در ۲۴ اگست مردانی که یک موتر جدید با پلیت های پولیس را میراندند موتر واگون یک بانک را که حامل صدوشصت هزار دالر بود فقط در چند قدمی وزارت داخله غارت کردند.

فساد و بی کفایتی پولیس (که فاقد تعلیم و تربیه واقعی و ملزومات اساسی است) در هنگام آشوب ماه می گذشته، که در اثر تصادم یکی از عرادجات نظامی امریکا بوقوع پیوست، برملا گردید. آشوبگران، با دادن شعار های ضد امریکایی و ضد رئیس جمهور کرسی، تعمیر پارلمان، دفاتر وسایل اطلاعات جمعی و سازمانهای غیر حکومتی، اقامتگاه های دیپلماتیک، محلات فحشا و هتل ها و رستورانهاییکه مظنون به عرصه مشروبات الکولی بودند را مورد حمله قرار دادند. قوای پولیس، که اکثر آنها ناپدید شده بودند، بی کفایتی خود را به اثبات رسانیدند و آسیب پذیری حکومت در برابر خشونت گروهی را ظاهر ساختند. در عین زمان، بنابر تنش های رو باافزایش فرقه یی - تباری در داخل گروههای نخبه گان حاکم، کرسی که متعلق به تبار پشتون است (پشتونها اکثریت نفوس افغانستان را تشکیل میدهند) رهبران اپوزیسیون را متهم نمود که خشونت تظاهر کنندگان را، که عمدتاً از پنجشیر (پایگاه اتحاد شمال) بودند، دامن زده اند (رهبران پنجشیری این اتهام را رد میکنند). پاسخ کرسی در قبال حادثه یاد شده این بود که، به عوض استحکام و توسعه (صلاح سازی دستگاه پولیس، قوماندانان متعلق به گروه اتحاد شمال را در مقامات مهم قوای پولیس گماشت. کرسی استدلال نمود که بدان علت به این عمل ناعاقبت اندیشانه وادار گردید که جامعه بین المللی به تقاضاهای پیهم وی مبنی بر تهیه منابع کافی برای پولیس پاسخ مثبت نداده است.

تشکیل اردوی ملی افغانستان، که اکنون بیش از ۳۰۰۰۰ سرباز دارد، یکی از پیروزیهای نسبی پنج سال گذشته بشمار می آید. یکی از علل این پیروزی آنست که از میتود سربازگیری عمدتاً جدید استفاده بعمل آید. در حدود ۶۰۰۰۰ سرباز محارب مجرب، که از ملیشا های خلع سلاح شده باقیمانده اند، بجای پیوستن به اردو، در پولیس، مؤسسات امنیتی خصوصی و شبکه های جنایت سازمان داده شده، و در بعضی موارد در هرسه بخش یاد شده، جذب گردیده اند. (بطور نمونه) دین محمد جرأت، یک قوماندان سابق مجاهدین، در وزارت داخله رتبه جنرالی بدست آورد. تعداد زیادی از مردم، بشمول همکاران مجاهد قبلی او، معتقدانه که موصوف چهره عمده در عقب جنایت سازمان داده شده است و مسئول قتل یک وزیر کابینه در فیروزی ۲۰۰۲ می باشد. (همچنان دین محمد جرأت برای اداره محافظت و تحقیقات امریکا، یک موسسه تکزاسی که برای دفاتر و مؤسسات بین المللی و پروژه های ساختمانی محافظین امنیتی استخدام

مینماید، کار میکند. این محافظین امنیتی عمدتاً از میان ملیشای جرأت و کارمندان فعلی وزارت داخله انتخاب میگردند.)

در چنین اوضاع و احوال، اقتصاد مربوط به مواد مخدره در حال شکوفایی است. ضعیف بودن دولت و فقدان امنیت برای فعالیت اقتصادی قانونی به این شکوفایی کمک نموده است. برطبق آمار دفتر ملل متحد برای مواد مخدره و جرایم، در سال گذشته تولید کوکنار در کشور به مقدار بیسابقه، یعنی ۶۱۰۰ تن متریکی، رسید که در مقایسه با مجموع محصولات سال ۲۰۰۵ یک افزودی ۴۹ درصد را نشان میدهد. این افزایش، ادعا های گذشته در باره پیشرفت را، که بر مبنای پنج درصد کاهش کشت در سال ۲۰۰۵ صورت گرفته بود، دروغین به اثبات میرساند. امریکا معیشت بدیل را که کشاورزان توقع داشتند تهیه نکرد و به فشار خود بر حکومت افغانستان بخاطر اقدام در نابود سازی کوکنار، که کاریست بیهوده، ادامه داد. طالبان از سیاست نابودی کشت کوکنار استفاده نمودند تا حمایت دهقانان را کمایی نمایند.

مساعی حکومت و جامعه بین المللی برضد مواد مخدره زمینه و بهانه مساعدی را برای مأمورین فاسد (حکومتی) بوجود آورده است تا از معامله کنندگان (مواد مخدره) رشوه های بزرگ دریافت نمایند. چنین منبع عواید سرشار توجه قوماندانان ملیشاهای سابق (مجاهدین) را، که بعد از خلع سلاح به وزارت داخله پیوسته اند، جلب نموده است. مقام های رئیس (قوماندان) پولیس در محلات کشت کوکنار به داوطلبانی بفروش رسانیده میشود که بلند ترین قیمت را بپردازند:

به اندازه صد هزار دالر در بدل منصوب شدن یک شخص در مقامی که دارای معاش ماهانه ۶۰ دالر است پرداخته میشود. در حالیکه طالبان کشتکاران خورده پا را در مقابل سیاست دولت مبنی بر نابودی محصولات حفاظت مینمایند، حتی یک نفر از مأمورین بلند رتبه حکومتی در رابطه با فساد و سوءاستفاده در عرصه مواد مخدره مورد تعقیب قانونی قرار نگرفته است.

مواد مخدره صرفاً بخشی از شبکه قاچاق بزرگ ماورای سرحد را تشکیل میدهد. این شبکه از زمان طولانی به اینسو قسمت قابل ملاحظه معیشت گروه هایی از مردمان مسکون در نوارمرزی، یعنی پشتونها و بلوچها، را تأمین نموده است. القاعده، طالبان، جنگسالاران و مأموران فاسد متعلق به تمام فرقه های تباری از طریق حفظ و مراقبت این شبکه و بدست آوردن طعمه ای از آن سود میبرند. بهمین جهت است که سکتور بزرگ اقتصاد غیر قانونی، که زیر بنای مالیاتی عدم امنیت را تشکیل میدهد، در حال شکوفایی است، در حالیکه رشد اقتصاد مشروع خیلی بطئی است.

پاکستان بحیث پایگاه طالبان

بنگاه نظامی پاکستان به جنگ های متعدد در داخل و اطراف افغانستان همواره بحیث یک وظیفهء مربوط به منافع قشری و منافع امنیت ملی خود برخورد نموده است: قبل از همه همسری و ایجاد توازن با هند مطرح است. هند کشوریست دارای نفوس و منابع بمراتب بیشتر که نخبه گان آن، حد اقل از دیدگاه پاکستان، مشروعیت موجودیت پاکستان را بصورت کامل نمی پذیرند. بمنظور دفاع پاکستان در قبال خطر تجزیه، حکومت های پاکستان کوشیده اند ناسیونالزم پشتون و بلوچ را، قسماً از طریق پشتیبانی ملیشاهای اسلام گرای پشتون، خنثی سازند. این ملیشاهای جنگ غیر متناظر را در افغانستان و کشمیر پیش می برند و با اکثریت های انتخاباتی مخالفان سیطرهء نظامیان از طریق خشونت و قدرت خیابانی به مقابله می پردازند.

مذاکرات شتابنده بین ایالات متحده امریکا و پاکستان، که بلافاصله پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا بعمل آمد، روش پاکستان را تغییر داد نه منافع آنرا. **برای پاکستان پشتیبانی از طالبان آنقدر با اهمیت بود که حتی پرویز مشرف حاضر گردید جنگ با ایالات متحده امریکا را بپذیرد نه ترک گفتن متحدین**

خود در افغانستان را. در عوض، موصوف سعی نمود و اشنگتن را ترغیب نماید تا به نوعی از حکومت «طالبان میانه رو» موافقه نماید یا، اگر این امر میسر نباشد، حداقل نگذارد اتحاد شمال، که پاکستان آنرا متحد هند میدانست، وارد کابل گردد و به تشکیل حکومت بپردازد. توافق و اشنگتن به تخفیف کنترل اتحاد شمال از طریق کاربرد بقایای رژیم سلطنتی افغانستان کار زیادی را در آرام ساختن جنرال های اسلام آباد از پیش نبرد، چه رسد به قانع ساختن میجرها و کرنیل های پاکستانی که سالهای زیادی را در پشتیبانی از طالبان در مناطق سرحدی سپری نموده اند. با این وصف به منظور جلوگیری از متحد شدن امریکا با هند، اولیای امور اسلام آباد به مهارکردن (موقتی) ماشین جنگ غیر متناظر خود تن در داد تا در بدل آن به تخلیه مصون صدها افسران و کارمندان استخباراتی پاکستانی از افغانستان، که عملیات نظامی طالبان در آن کشور را نظارت و رهبری مینمودند، موفق گردد.

ایالات متحده امریکا دوباره سازماندهی بی سرو صدای طالبان در پاکستان را تحمل نمود بشرط آنکه اسلام آباد حق تأسیس پایگاه های نظامی را برای قوای امریکایی در قلمرو خود اعطا نماید، شکار رهبران طالبان را دنبال کند و شبکهء تکثیر تکنالوژی هسته پی عبدالقادر خان را مسدود نماید. ولی پنج سال بعد، فراهم آوری پناهگاه مصون برای طالبان در پاکستان، همراه با کمک های متداوم شیخ نشین های خلیج فارس، برای طالبان زمینه آنرا فراهم ساخت تا موجودیت خود را هم در مناطق سرحدی پاکستان و هم در افغانستان توسعه و تعمیق بخشند. حتی در شرایطی که نیروهای افغانی و بین المللی شورشیان را در حملات پیهم شکست داده اند، ضعف حکومت و گند بودن روند بازسازی- و نیز فراهم آوری پناهگاه دایمی برای رهبران طالبان در پاکستان - از پیروزی واقعی جلوگیری نموده است.

جیمز جونز، یک جنرال قوای بحری امریکا و سرقوماندان قوای متحدین در ناتو (اروپا)، در اظهارات ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۶ خود در یک جلسه (علنی) کمیته روابط خارجی سنای امریکا این حقیقت را تأیید نمود که قرارگاه مرکزی طالبان هنوز در شهر کوئته پاکستان به فعالیت خود ادامه میدهد. اطلاعات استخباراتی واصله به مقامات رسمی قوای نظامی غربی در افغانستان حاکی از شواهد مفصل و قوی است مبنی بر اینکه ادارهء آی - اس - آی پاکستان فراهم آوری کمک برای شورای رهبری طالبان در آن شهر را رهبری مینماید. شورای دیگری از قوماندانان طالبان، که عملیات شورشی در افغانستان شرقی را سازمان میدهد، در ایجنسی های قبالی پاکستان واقع در شمال و جنوب وزیرستان جابجا گردیده است. این شورا اتحاد خود را با جنگجویان طالبان پاکستانی و نیز با جنگ آوران جهادی خارجی استحکام بخشیده است. در ماه سپتامبر، مقامات پاکستانی یک قرارداد صلح را با «بزرگان قبایلی وزیرستان شمالی و مجاهدین محلی، طالبان و علما (روحانیون اسلامی)» به امضا رسانیده که تلویحاً به معنای تأیید این حکم است که جنگ بر ضد حضور ایالات متحده امریکا و ناتو در افغانستان یک جنگ جهادی است. (مشرف در هنگام بازدید خود از ایالات متحده امریکا این قرارداد را بطور نادرست بحیث توافق با «جمعی از بزرگان قبایلی» معرفی نمود.) بر طبق این قرارداد طالبان موافقه نمودند (از سرحد) به جانب افغانستان عبور نکنند و از (کشتار هدفگیرانه) رهبران قبایلی ای که با گروه طالبان مخالفت مینمایند خودداری ورزند، و باید جنگجویان خارجی یا بطور صلح آمیز زندگی کنند یا منطقه را ترک گویند. ولی فقط دو روز بعد از امضای قرارداد، دو نفر از بزرگان قبایلی مخالف طالبان بقتل رسیدند، و سخنگویان نظامی امریکا میگویند که حملات ماورای سرحد بعد از توافق یادشده سه برابر افزایش یافته است.

دربخش شمالی کشور، گلبدین حکمتیار رهبر بنیادگرای سابقه دار، که از سال ۱۹۷۳ به اینسو مورد التفات آی - اس - آی قرار دارد، از پشاور، شهر شمال غربی پاکستان، و از ایجنسی های قبایلی باجور و مهمند که در مناطق نوارمرزی شمالشرقی با افغانستان موقعیت دارند، مصروف فعالیت است. این منطقه ایست که در آن ضربهء راکتی یک هواپیمای پریداتور (شکاری) امریکا بین ۷۰ تا ۸۰ نفر را در یک مدرسه تربیهء جنگجویان در ۳۰ اکتبر بقتل رسانید. همچنان بن لادن و ایمان الظواهری، رهبر شماره دوم القاعده، به احتمال قوی در این منطقه بسر میبرند.

نیرومندی و پایداری شورش طالبان را نمیتوان صرفاً به پناهگاه طالبان در پاکستان خلاصه نمود. ولی (طوریکه تجربه نشان داده است) تا کنون شماری بسیار اندک از شورش هائیکه از پناهگاه مصون در خارج برخوردار بوده اند مغلوب گردیده اند. همچنان این استدلال که رشد بطنی اقتصاد و فقر ناشی از آن مسئول شورش اند نه حمایت پاکستان از طالبان، قانع کننده نیست، زیرا در افغانستان شمالی و غربی نیز جرایم و بی امنیتی رُخ میدهد ولی در آن مناطق خشونت و شورش انسجام یافته بر ضد دولت وجود ندارد.

مرکز میتواند پایدار باشد

برای چندین سال، پاسخ واشنگتن در قبال اخطارهای مکرر کرزی در باره پناهگاه طالبان در پاکستان این بوده است که به موصوف اطمینان دهد که اسلام آباد همکاری میکند، و اینکه اعتراضهای علنی ثمری ندارد و امریکا به مسأله رسیدگی خواهد کرد. ولی اطمینان دهی واشنگتن در مورد اینکه قوای امریکا «بقیای» طالبان و القاعده را بزودی محو خواهد کرد نادرست به اثبات رسیده است. همچنان ایالات متحده امریکا وسایل و منابع کافی در دسترس کرزی قرار نداده است تا او را قادر سازد که دولت افغانستان را استحکام بخشد و بدینوسیله مقاومت در برابر طالبان را تقویت نماید. استراتژی کوتاه مدت کرزی مبنی بر متحد ساختن خویش با قدرتمندان فاسد و بدکردار در داخلی کشور - که بقول او پاسخ لازم به مسأله دریافت منابع غیرکافی است- مساعی مربوط به بازسازی دولت افغانستان را بیشتر صدمه زده است.

مقامات رسمی غربی و افغانی در مورد این سوال که کمک پاکستان به طالبان تا چه اندازه در عالیترین سطح تشکیلات نظامی پاکستان هدایت داده میشود یا مورد تحمل و اغماض قرار میگیرد اتفاق نظر ندارند، ولی همه آنها روی یک چیز به توافق رسیده اند و آن اینست که، به گفته یک فرمانده نظامی ارشد غربی، «رهبران پاکستان توانایی آنها دارند که قومانده و کنترل طالبان را در عالیترین سطوح آن برهم زنند»، ولی هرگز این کار را نکرده اند. فلج کردن قومانده و کنترل طالبان (در پاکستان) کلیه پیروزی کامل است، نه جلوگیری از «عبور» یا «نفوذ» آنها (به افغانستان) بحیث اقدام تاکتیکی (مؤقتی) ایکه مقامات پاکستانی تلاش میورزند توجه عامه را به آن برگردانند. رسیدن به آن هدف مستلزم آنست که پاکستان تحت فشار جدی قرار داده شود.

تا کنون ایالات متحده امریکا و متحدین آن حتی پیغام ثابت و پیوسته ای را به سمع اسلام آباد نرسانده اند. باید حد اقل مقامات رسمی امریکایی اظهارات انکار کننده به نماینده گی از اسلام آباد را متوقف سازند، چنانکه جنرال جان ابی زید، قوماندان قوای امریکا در شرق میانه، این کار را در کابل در ۲۷ اگست انجام داد وقتی موصوف ادعا نمود که او «مطلقاً باور ندارد» که پاکستان به طالبان کمک میکند. بهمین گونه، ناتو و اعضای ائتلاف (بین المللی) یک اقدام مشترک و هماهنگ در زمینه بعمل نیاورده اند، قسماً از بیم آنکه این امر موجب خواهد شد که پاکستان همکاری خود را (در مبارزه جهانی) بر ضد تروریسم کاهش دهد. نادیده گرفتن حمایت پاکستان از طالبان در حکم پذیرفتن شکست ناتو است. متحدین باید پیغام (اخطاریه) نیرومندی را به اطلاع پاکستان برسانند، به این معنا که: اقدام قاطع نکردن در برابر ساختار قومانده طالبان در بلوچستان صلح و امنیت بین المللی را، چنانکه در منشور ملل متحد تعریف گردیده است، در مخاطره قرار میدهد. در این صورت، رهبران پاکستان، که (عمدتاً) به منظور رقابت و برابری با هندوستان) مشتاق اند نشان دهند که حکومت شان یک اشتراک کننده کامل در جامعه بین المللی است، در صدد اجتناب از چنین یک انتخاب برخواهند آمد. واشنگتن نیز باید موقفی را اتخاذ نماید: پاکستان، تازمانیکه اقدام به برچیدن ساختار قومانده طالبان نکند، نباید بتواند به استفاده از کمکهای نظامی امریکا و مساعدت های بین المللی ادامه دهد.

واشنگتن باید، در این موضوع و در مسایل دیگر، سیاست اداره بوش مبنی بر مرتبط ساختن منازعات محلی با «جنگ جهانی ضد ترور» را دگرگون سازد و، در عوض، بهریک بطور جداگانه با در نظر داشت

شرایط و مشخصات هرکدام رسیدگی نماید. یک ارزیابی واقع‌بینانه از نقش پاکستان ایجاب میکند که آن کشور در دیوان محاسبات «جنگ ترور» از ستون «باما» به ردیف «برضد ما» تغییر موقعیت داده نشود، بلکه این حقیقت درک گردد که سیاست پاکستان محصول ادراکات، منافع و توانایی‌های رهبران آن است نه زاده منافع و مواضع حکومت امریکا.

پناهگاه و حمایتی که طالبان از آن در پاکستان برخوردار اند تا اندازه‌ای پاسخی است به ادعاهایی که افغانستان بر ضد پاکستان نموده است و نیز بدان جهت است که اسلام‌آباد هم در مورد نفوذ هند در افغانستان و هم از ناحیه پشتیبانی افغانستان از فعالیت ملی‌گرایان پشتون و بلوچ در آنسوی خط دیورند تشویش دارد.

بنابراین، وارد آوردن فشار توحید شده بر پاکستان باید با اقداماتی در جهت رسیدگی به نگرانی‌های اساسی اسلام‌آباد همراه باشد. ایالات متحده امریکا و متحدین آن باید دولت افغانستان را تشویق نماید که مباحثه‌ای را در داخل کشور روی موضوع حساس برسمیت شناختن خط دیورند در بدل تضمینات مثبت (در افغانستان) و دسترسی آن کشور به کوریدورهای مصون تجارت و ترانسپورت به بنادر پاکستان براه اندازد. تبدیل کردن منطقه سرحدی به ساحه همکاری بجای خصومت مستلزم براه انداختن اصلاحات و تحولات در قلمروهای قبایلی خواهد بود. همچنان، واشنگتن باید از هند و افغانستان مطالبه نماید که اقداماتی را اتخاذ نمایند تا به پاکستان اطمینان دهد که مناسبات دوجانبه آنها تهدیدی را متوجه اسلام‌آباد نخواهد کرد. اگر، چنانکه برخی منابع ادعا مینمایند، طالبان آماده اند از موقف اصرار بر برآورده شدن حد اکثر مطالبات خود صرفنظر نمایند و تضمیناتی را بر علیه تأسیس مجدد پایگاه‌های القاعده بدهند، دولت افغانستان میتواند موضوع ورود آنها در سیستم سیاسی را مورد بحث قرار دهد.

چنین یک تغییر در سیاست امریکا در قبال پاکستان مستلزم آنست که از پشتیبانی از رئیس‌جمهور مشرف به حمایت از دموکراسی تغییر موضع داده شود. مردم پاکستان در تمام انتخابات ملی نشان داده اند که پشتیبانی از احزاب افراطی و بنیادگرا سطحی و ناچیز است. ظهور و تحکیم مجدد مرکز سیاسی ملکی و نیز طبقه تاجران و متشبثان خصوصی پاکستانی، که از بازسازی افغانستان منفعت میبرند، فرصتی را فراهم آورده است که فراسوی تاریخ اتکای امریکا بر حاکمان نظامی حرکت صورت گیرد. واشنگتن باید مناسبات با ثبات تر و پایدار تر با چنان پاکستانی برقرار سازد که با همسایگان خویش و نیز با خود در صلح و صفا بسر برد.

بازگشت از ورطه سقوط

ایجاد یک دولت مؤثر در افغانستان پروژه ایست دراز مدت که لازمه آن پایان بخشیدن به درگیری مسلحانه عمده، ارتقای سطح رشد اقتصادی و تعویض تدریجی خشخاش به دیگر انواع فعالیت اقتصادی است. ولی بحران اخیر چنان ضعف‌های داخلی را بر ملا ساخت که نه تنها ضرورت اقدامات دراز مدت بلکه لزوم تدابیر انتقالی کوتاه مدت را نیز مطرح میکند.

دو نقطه بطور خطرناک ضعیف در دولت افغانستان امروزی وزارت داخله و دستگاه قضائیه است. هر دو عمیقاً فاسد و فاقد پرسونل ورزیده، وسایط و منابع اساسی اند. در حالت فقدان قضات، پولیس و اداره چیان مؤثر و صادق، دولت نمیتواند امنیت داخلی را طوریکه لازم است تأمین نماید، و در صورتیکه حکومت نتواند امنیت را برقرار سازد، مردم آنرا بحیث حکومت نخواهند شناخت.

در سال ۲۰۰۵، قوای نظامی ائتلاف پلانی را برای انجام اصلاحات عمیق در وزارت داخله مطرح نمود. رئیس‌جمهور و وزیر داخله مأموران اداری و منصبداران پولیس را در سرتاسر کشور تعیین مینمایند. این اصلاحات نمیتواند به موفقیت منتهی گردد مگر آنکه رئیس‌جمهور کرزی رهبری فاسد و بی

کفایت وزارت داخله را تعویض نماید و از اصلاحات کاملاً پشتیبانی کند. در هر صورت، این پلان، که هم اکنون ۳ سال از پلان تأسیس وزارت دفاع عقب افتاده است، برای افغانها تا اواسط ۲۰۰۷ هیچ ثمری ببار نخواهد آورد. در سپتامبر، حکومت سیستم بررسی و تحقیق کفایت و صداقت مأموران و مجریان امور را بوجود آورد. گرچه یافتن افراد لایق و با کفایت، که بخواهند در مناطق روستای زندگی خود را بخاطر معاش ماهانه ۶۰-۷۰ دالر در مخاطره قرار دهند، یک امر دشوار خواهد بود، ولی این روند بررسی و کنترل، اگر بطور درست بکار گرفته شود، میتواند (حد اقل) به عدم تکرار مقرری ها و تعییناتی که بعد از آشوب بهار گذشته با شتاب صورت گرفت کمک نماید.

مقامات حکومتی معتقد اند که بزرگترین معضله در اداره ملکی مشکلی است که در سطح بخشها (ولایات و ولسوالی ها) وجود دارد. بزرگان بیش از ده ولایت، طی مصاحبه های متعدد، شکایت کنان گفتند که حکومت هرگز با آنها مشوره نمیکند. عده ای از وزرا پیشنهاد نموده اند که باید عده ای از بزرگان و علما در هر یک از بخشها (ولسوالی ها) استخدام گردند تا بحیث چشم و گوش حکومت فعالیت نمایند، با والیان و رئیس جمهور ملاقات کنند، پروژه های کوچک را اداره نمایند و آنچه را که در مساجد موعظه میگردند تحت کنترل قرار دهند. وزرای مذکور مصرف این برنامه را در حدود پنج میلیون دالر سالانه برآورده نموده اند. این بزرگان میتوانند در جلب و احضار ۲۰۰ مرد جوان از هر ولسوالی، که بحیث پولیس کمکی خدمت خواهند کرد، نیز همکاری نمایند. جوانان مذکور باید آموزش اساسی و وسایط لازم دریافت نمایند و تحت قومانده یک افسر آموزش دیده پولیس خدمت نمایند. معاش پولیس کمکی، برخلاف ملیشاها، باید بصورت انفرادی پرداخت گردد و تحت قومانده افسران حرفه پی پولیس، که باید خارج از محل مربوطه استخدام و مقرر گردند، فعالیت نمایند. بزرگان محل باید در رابطه با چگونگی فعالیت قوای پولیس کمکی جوابده باشند.

محاکم نیز به برخی اقدامات اصلاحی و تکمیلی مؤقتی ضرورت دارند. مردم و بزرگان قومی از فساد در سیستم قضایی شدیداً شاکی اند. این امر بسیاری از مردم را وا داشته است که اجرای شریعت اسلامی را تقاضا نمایند. آنها شریعت اسلامی را در مغایرت با قانون سکولر (غیر مذهبی) تلقی نمیکنند بلکه آنرا مخالف فساد میدانند. یک ریش سفید از ولایت پکتیا گفت، «اسلام میگوید که اگر دزدی را پیدا کردید باید او را مجازات نمایند. اگر یک قاتل دستگیر میشود باید محاکمه و اعدام گردد. در کشور ما، وقتی یک قاتل زندانی میشود، بعد از شش ماه به قاضی رشوه میدهد و فرار میکند. اگر یک عضو پارلمان بقتل برسد، قاتل او بعد از سپری نمود ۳-۴ ماه در زندان در بدل رشوه رها میگردد.» اجرای تصامیم محاکم اسلامی توسط حکومت همواره پایه اساسی مشروعیت دولت را در افغانستان تشکیل میدهد، و عدم اجرای آن رهبران مذهبی را، که هنوز دارای نفوذ قابل ملاحظه برافکار عامه اند، در موقف ضد حکومت قرار میدهد.

ستره محکمه (محکمه عالی) جدید، که سیستم قضایی را اداره مینماید، بتاريخ ۵ اگست بعد از مراسم تحلیف بکار آغاز نمود. این انکشاف مثبت انجام اصلاحات در سیستم قضایی را امکانپذیر میسازد. ولی کار تریبیه خرنوالان (مدعی العموم ها)، قضات و وکلای مدافع سالها را دربر خواهد گرفت. در عین زمان، یگانه ظرفیت حل منازعات و انفاذ قانون در اکثر نقاط کشور در وجود شورا های قومی یا دهاتی و ملاحظاتی که شریعت را بطور خشن تفسیر مینمایند باقی میماند. در طی سالهای انجام اصلاحات، تنها بدیل های واقعی ای که در قبال جامعه افغانی وجود دارد یا انفاذ چنین قوانین مرسوم اسلامی است و یا فقدان کامل قانون. حکومت افغانستان و حامیان بین المللی ان باید راه ها و شیوه های ادغام چنین طرز العمل های (عنعنوی) در سیستم حقوقی را جستجو نمایند و آنها را مورد تجدید نظر قضایی یا اداری قرار دهند. این برنامه میتواند عده ای از رهبران مذهبی اسلامی را، که برای بیش از ۱۲۰۰ تن از آنها مقرری های حکومت در سال جاری قطع گردیده است، دوباره تحت نظارت حکومت قرار دهد.

مساعی برای تزریق کمکهای بین المللی در وجود حکومت با دشواری های عمده رو برو گشته است: در سالهای ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶، حکومت صرفاً ۴۴ در صد وجوهی را که برای پروژه های انکشافی دریافت

نموده بود بمصرف رسانیده است. در عین زمان، برطبق آمار وزارت مالیه، کشور های کمک کننده در حدود ۵۰۰ میلیون دالر را در کمکهای تخنیکی ایکه بطور ضعیف و بدون انسجام طرحریزی شده بود خرج نموده اند. بانک جهانی برنامه ای را تدوین مینماید که حکومت را قادر خواهد ساخت تا مشاوران تخنیکی مورد ضرورت خود را خود استخدام نماید، نه اینکه مستشارانی را که کشور ها و موسسات کمک کننده مطابق به الویت ها و رجحانهای خود شان اعزام مینمایند انسجام بخشد. ایالات متحده امریکا باید از این ابتکار پشتیبانی نماید و همراه با آن برنامه ای جامع را به منظور افزایش ظرفیت اجرایی وزارت ها طرح و تطبیق نماید.

چنانکه مطالعات متعدد در طی سالها بطور مستند نشان داده است، افغانستان منابع کافی را که برای ثبات آن لازم است دریافت نه نموده است. قوماندانان نظامی قوای ائتلاف بین المللی، که هر روز با نتایج این کمبود روبرو اند، برآورده نموده اند که واشنگتن باید منابع اختصاص شده برای افغانستان را دوچند افزایش دهد. ضروریات عمده عبارت اند از: ساختمان سرکها، خریداری دیزل برای تولید عاجل برق، توسعه خریداری برق از ماورای سرحدات، سرمایه گذاری در پروژه های آبیاری به منظور بهبود حاصلدهی کشاورزی، انکشاف زیر بنای استفاد از مواد معدنی، و برنامه جامع برای ارتقای سطح مهارت و تخصص کارکنان سکتور های عامه و خصوصی.

همچنان برای افغانستان ضرور است که با خطر ناشی از اقتصاد مواد مخدره بچنان طریقه ای برخورد نماید که به اقدامات عمومی امنیت و ثبات کشور صدمه نزنند. در ابتدا، سیاست امریکا بعد از سقوط طالبان این بود که به تمام قوماندانانی که در کنار امریکا جنگیده اند، صرفنظر از شمولیت آنان در ترافیک مواد مخدره، کمک نماید. سپس، هنگامیکه مقتضیات «جنگ بر ضد مواد مخدره» این مسأله را مطرح نمود، واشنگتن حکومت افغانستان را تحت فشار قرار داد تا به امحای محصولات خشکاش اقدام نماید. این سیاست برای افغانها به معنای پاداش دلالتان ثروتمند مواد مخدره و مجازات کشاورزان فقیر و خورده پا می باشد.

رژیم بین المللی کنترل مواد مخدره باعث تقلیل استعمالی مخدرات نمیگردد، بلکه، با جنایی ساختن مواد مخدره، سودهای عظیم نصیب جنایتکاران و گروه های مسلح و مأموران فاسدی که آنها را حفاظت مینمایند میگردد. در افغانستان، چنین سیاست در نهایت امر درآمد های عظیم برای دشمنان امریکا میسر میسازد. تا زمانیکه تعهد ایدیالوژیکی در قبال چنین یک سیاست غیر مؤثر ادامه یابد - چنانکه تا آینده قابل پیشبینی ادامه خواهد یافت- بهترین انتخاب دومی در افغانستان این خواهد بود که به مسأله مواد مخدره بمثابه یک مسأله امنیت و انکشاف برخورد شود. تخمین گردیده است که مجموع ارزش صادراتی تریاک افغانستان ۳۰ - ۵۰ در صد اقتصاد قانونی را تشکیل میدهد. چنین یک صنعت بزرگ نمیتواند از طریق انفاذ قانون ریشه کن گردد. ولی اتخاذ برخی اقدامات در این خصوص مفید خواهد بود، از قبیل: توسعه انکشاف دهات هم در مناطق کشت تریاک و هم در مناطق دیگر، بشمول اعمار سرکها و ایجاد تسهیلات ذخیره گاه های سردکننده به منظور ارتقای قابلیت عرضه محصولات بدیل به بازار، ایجاد زمینه کاریابی از طریق انکشاف صنایع جدید روستایی، و انجام اصلاحات در وزارت داخله و دیگر ارگانهای حکومتی به چنان طریقه ایکه بتواند ادارات مربوطه را از وجود چهره های عمده شامل در مواد مخدره، صرفنظر از ارتباطات سیاسی یا خانوادگی آنها، تصفیه نماید.

حاصلات بی سابقه امسال خشکاش، فشار امریکا در جهت از بین بردن محصولات، بشمول امحای آن از طریق دواپاشی هوایی، را افزایش بخشیده است. در اثر نابودسازی محصولات و در نتیجه افزایش قیمت ها پول بیشتر در دسترس انتقال دهندگان قرار میگیرد و این امر دهقانان را بسوی شورشیان و جنگ سالاران میکشاند. اگر واشنگتن میخواهد در افغانستان پیروز گردد، باید از طریق ایجاد وسایل معیشتی برای فقرای روستایی - که اکثریت نفوس افغانستان را تشکیل میدهند - و در عین زمان مورد حمله قرار دادن معامله کنندگان عمده مواد مخدره و مأموران فاسد، سرمایه- گزاری نماید.

شناختن دشمن، شناختن خود

حکومت بوش در حالتی وارد افغانستان گردید که در مورد باز سازی ملی بیعلاقه و در رابطه با عدم پیروزی مأموریت که در قبال خود داشت محتاط بود. با این حال، حکومت امریکا مصمم بود که القاعده را مورد ضربت جدی قرار دهد، طالبان را خلع کند و سپس، با تهیه کمکهای صرفاً بشری و حمایت از اردوی جدید افغانی، به پیشروی ادامه دهد. درست مانند آنچه که در دهه ۱۹۸۰ بوقوع پیوست، امریکا متحدین افغانی خود را صرفاً بر مبنای تمایل برای خلاص کردن خود از شر دشمنان امریکا انتخاب نمود، نه بر اساس توانایی آنها در ایجاد ثبات (داخلی) و امنیت دولتی. تحویل سیاسی اینکه در اثر میانجیگری ملل متحد تحقق پذیرفت و مساعی باز سازی اینکه توسط جوه ناچیز بعمل آمد موجب آن گردید که عواقب منفی چنین یک سیاست کوتاه بینانه امریکا تا اندازه ای تخفیف یابد.

بعضی اشخاص در واشنگتن انتقاد کنندگان سیاست افغانی امریکا را متهم میکنند که گویا در زمان خیلی کوتاه توقعات بسیار زیاد دارند و عقبگرد ها را در مرکز توجه قرار میدهند در حالیکه دستآورد ها را نادیده میگیرند. آنها مدعی اند که گیلان نیمه مملو است، نه نیمه خالی. ولی باید متوجه بود که گیلان بسیار کمتر از نیمه مملو است و بر روی یک میز جُنبنده قرار دارد که خطرات روبافزایش، اگر مورد رسیدگی قرار نگیرد، آنرا واژگون خواهد کرد.

طراحان سیاست امریکا هم در مورد افغانستان و هم در باره پاکستان داوری غلط نموده اند و، بیشتر از همه، در مورد توانایی خود در انجام تحولات عظیم استراتژیکی به قیمت نازل قضاوت نادرست نموده اند. حکومت بوش، در حالیکه مدعی است «شرق میانه نوینی» را ایجاد میکند، بی نظمی را گسترش داده و ایران را تقویت نموده است، ولی منطقه ای را که در آن خطر تروریسم جهانی آغاز گردید و خطر تروریسم جهانی در آن به موجودیت خود ادامه میدهد تغییر نداده است. اگر ایالات متحده امریکا خواستار پیروزی در جنگ ضد تروریسم است، باید منابع و توجه خود را برتأمین امنیت و ثبات در افغانستان متمرکز سازد.

www.payamewatan.com